

به نام خدا

باغ روشن گیلان

(مروری بر کارنامه شعری غلامعلی مهدیخانی)

مقدمه

زنده یاد غلامعلی مهدیخانی متخلص و معروف به استاد مجرد در سال 1315 هجری شمسی در اراک متولد شد. سرودن شعر در خانواده مادرش - سیده بی بی تاج حسینی انجدانی ارثی بوده است. ایشان کارشناس بهداشت محیط و مبارزه با بیماری ها از تهران بود و بعد از استخدام در دانشگاه علوم پزشکی برای طرح و کار عازم بوشهر شد. در آنجا با همسرش خانم حشمت سرکوبی که از خانواده ای سرشناس در معماری و اصالتاً شیرازی بود آشنا شد و با او ازدواج کرد. در سال 1355 به شیراز منتقل و در واحد قرنطینه فرودگاه مشغول به کار شد. استاد مجرد بعد از بازنشستگی سرودن شعر را جدی تر از قبل ادامه داد و چهره شاخص شب های شعر و انجمن های ادبی شهر شیراز شد. از ایشان چهار فرزند به نام های هنگامه، هدیه، لادن و محسن به یادگار مانده است.

بیشتر مضامین اشعار استاد مجرد عاشقانه اند ولی عشق به اهل بیت هم دست مایه بسیاری از آثار اوست. از ایشان پنج مجموعه شعر به نام های باغ گیلان (چاپ 1379) و سبز زیتونی (چاپ 1386) و صدای مادرم عشق (چاپ 1386)، تا همین غزل (1396) و عشق و جاودانه ها (1396) به زیور طبع آراسته شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

به قول خودش:

نزد چنگی به دل شعرم به صائب می برم حسرت
مجرد به که بربندی کتاب آهسته آهسته

(ص 96 سبز زیتونی)

کتاب زندگی این شاعر پیشکسوت در 26 مرداد 1403 در شیراز بسته شد و در خاک غریب نواز و دامنگیر شیراز به خاک سپرده شد.

به قول خودش:

حیات تلخ ما را مرگ شیرینی بود در پی
نشیب راحتی دارد نفس گیر فراز من
جدا گردد مگر دل از تعلق های این دنیا
وگرنه پر نگردد کاسه چشم پر آ ز من
(ص 98 سبز زیتونی)

ما در این نوشتار بر آنیم تا سه مجموعه شعر استاد مجرد را
خوانش کنیم و با تأکید بر نوآوری ها و جوان گرایی هایش
شگرد های شاعری اش را مرور کنیم.
خودش در این باره گفته است:

مجرد پای طبعم در غزل سازی کمی لنگ است
مگر نوآوری گردد زمانی امتیاز من
(ص 98 سبز زیتونی)

امیدوارم بتوانم هر چقدر استاد مجرد با خواندن غزل
های عاشقانه مورد توجه نسل جوان قرار گرفته است، نکات
دلنشینی از سه مجموعه شعر باغ گیلان، سبز زیتونی و صدای
مادرم عشق را به شما خواننده محترم این سطور ارائه دهم و
ضیافت واژه و مضمون خوبی را برای شما فراهم کنم.

در اینجا لازم است از محبت خانم هنگامه مجرد برای
همراهی صبورانه با من در فراهم آوردن منابع اطلاعاتی این
شاعر، تشکر نمایم.

غلامعلی مهدیخانی تخلص مجرد را برای خود انتخاب کرده
بود. او تنها متأهلی بود که مجرد بود! و در حلقه محبت همسر
و فرزنداناش تا لحظه مرگ زندگی کرد. بی حاشیه و پایدار در
سرودن شعر عاشقانه. در بند تعلقات مادی زیست ولی ارتباط با
مجردات چشم هایش را به افق های عاشقانه ای دوخت که کسی
نتوانست جز در پوشش غزل واژه هایش از آنها سر در
بیاورد. خودش می گوید:

بانوی خوب شعر من از اولین غزل
بودی همیشه در نظرم تا همین غزل

(ص 11 سبز زیتونی)

مبحث اصلی

آنچه در غزل های استاد مجرد بیش از همه به چشم می آید این است که تقریباً در همه غزل های او می توان مصراع یا بیتی دید که به خواننده چشمک می زند. در اینجا شما را به مهمانی این چشم اندازهای خاص دعوت می کنیم:

1- شروع خوب :

یکی از خصوصیات قابل اعتنا در سرودن، حسن مطلع یا شروع خوب غزل است. شروع خوب نشانه ی جوششی بودن شعر است. اصحاب فن می دانند اصولاً دو نوع شاعر داریم. برخی از شاعران جوششی شعر می گویند. یعنی قریحه خود را با تقویت دانایی یا حس، به مرحله ی برون ریزی و سرودن می رسانند. برخی شاعران قلم در دست می گیرند و تلاش می کنند شعر بگویند. کوششی. معمولاً اشعار جوششی نیاز به تعمیر و تغییر ندارند. چون روح با نوازش قریحه حرف ها و مضامین را می چینند. تمام همت شاعر باید تربیت ذوق و قریحه برای سرودن شعر جوششی باشد. ولی حفظ حس و حال برای سرودن تمام ابیات کمی سخت است.

با بررسی بیش از 150 غزل از استاد مجرد متوجه شدم که هر چه تجربه شعری او بیشتر شده است، قدرت جوشش و شروع خوب غزل ها بیش از پیش شده است. ما در این نوشتار مجالی برای بررسی حفظ حس و حال تک تک غزل ها نداریم و آن را به فرصت های دیگر موکول می کنیم، ولی با وجود سن بالا این نمونه ها را قابل ستودن می دانم.

یک:

دلم اسیری عشق است و نیست چاره قناری
بخوان برای اسیران بی ستاره قناری
رسیده ام به دو راهی آری و نه تردید
کشیده کار من و دل به استخاره قناری

(ص 69 باغ گیلان)

دو:

...و بی هنگام صبح صورتت را دید کوهستان
که جای آفتاب آن شب تو را نوشید کوهستان
(ص 81 باغ گیلان)

مصراع دوم بسیار زیبا و شور انگیز است.
سه:

دلم جزیره متروک و چشمت اقیانوس
جزیره ای که در آن مرده آخرین فانوس
(ص 83 باغ گیلان)

چهار:

نخوانده ام همه شعر ناب پنجره ات را
بگو، برای چه بستی کتاب پنجره ات را
(ص 87 باغ گیلان)

در جلسات آموزشی شعر معمولاً می شنویم که بعضی از مطلع ها
ارزش یک غزل را دارند از بس انسان با شنیدن آنها به وجد
می آید. من شخصاً از خواندن این نمونه ها حظ وافری را تجربه
کردم.

یک:

باید درید سینه ابن السلام را
بیرون کشید از دلش عشق حرام را!
(ص 11 صدای مادرم عشق)

دو:

برای کشتن من تیغ لازم نیست
به غیر ابروی تو هیچ چیز لازم نیست
از اینکه می کشی و جان دهی دوباره به من
برای صید تو پای گریز لازم نیست
(همان، 19)

سه :

شب گذشته شب تلخ سوگواری بود
شبی که شاهد جان کندن قناری بود

(همان، 31)

چهار :

شبیهِ من که تو هم سخت ساده ای جنگل
که در هجوم تبر ایستاده ای جنگل

(همان، 47)

پنج :

درخت باش که من هم پرنده ای باشم
تو را همیشه به شوق آورنده ای باشم

(همان، 81)

شش :

تو گفתי زندگی زیباست من باور نمی کردم
خدای عشق هم با ماست من باور نمی کردم

(ص 25 باغ گیلان)

هفت :

من شاعری پیرم مرا بگذار و بگذر
من دست و پا گیرم مرا بگذار و بگذر

(همان، 29)

هشت :

تشنه یک دو نظر آبی آبم دریا
من که عمری ست گرفتار سرابم دریا

(همان، 67)

نه :

دلم گرفته صدای رضا بزنم
تو را صدا بزنم پس که را صدا بزنم؟
(ص33 سبز زیتونی)

ده :

چشم تو دیدنی ست تماشا گناه نیست
یک بار دل زدن که به دریا گناه نیست
(همان، 73)

یازده :

بی تو ای آفتاب می میرم
چهره از من متاب می میرم
(همان، 75)

خاطره شعر خوانی های استاد مجرد با این مطلع های
زیبا که نمونه هایی از آنها را از نظر گذرانیم تا همیشه
در ذهن شنوندگان متعصب غزل های عاشقانه فراموش نشدنی ست. و
از این جهت است که من در سوگیاد استاد سروده ام که «یتیم
شد غزل عاشقانه شیراز زباغ روشن گیلان دست ها کوتاه»

2- تصویر سازی زیبا

شعر یک هنر کلامی است و با عکس و فیلم بسیار متفاوت
است. ولی یکی از ویژگی های منحصر به فرد شعر تصویر سازی
است. تصویر سازی یعنی شاعر در بستر واژگان ذهن مخاطب را
به حرکت در آورد تا چیزی که او در هنگام سرودن در ذهن خود
به تماشا نشسته است به ذهن مخاطب ارسال گردد. درست مثل
ارسال عکس یا فیلم از طریق بلوتوث گوشی های اندروید. در
زیر به نمونه هایی اشاره می شود که استاد مجرد چشم مخاطب
را به دیدن وامی دارد، در حالی که بقول محمدعلی بهمنی
،شاعر شنیدنی ست!

تصویر قربانی:

قربانی ام نگاهم اگر بی تحرک است
ماتم بر آن ملاحظت و آن پیچ و تاب چشم

(ص 36 باغ گیلان)

تصویر مهتاب در برکه:

برکه را پنجه مهتاب تلنگر می زد
بازی برکه و مهتاب تماشایی بود
(همان، 45)

تصویر انسان رو به موت:

با تو باشم بگذار این دم پایانی عمر
تا به مرگم نفسی مانده، حبابم دریا
(همان، 67)

تصویر چشم خشمگین:

این چنین گر جان ستانی با چنان طرز نگاه
در امان حتی ز چشمان تو عزرائیل نیست
(همان، 74)

تصویر زیبایی معشوق:

بناگوش تو بین گونه و گردن تماشایی ست
بهشتی را گرفته در میان کوه و کتل با هم
(ص 57 سبز زیتونی)

3- مضمون سازی

معمولاً هر شاعری بر طبق دانش و آگاهی خود خمیر مایه ای فراهم می کند که دامنه واژگانی خود را در آن طبق قوانین دستور زبان می چیند تا بتواند اندیشه خود را در قالب هنر شعر که فنون و تکنیک های ادبی او را به رخ می کشند، به تماشا بگذارد. این عمل را مضمون سازی می نامند.

در بررسی و تدقیق در سه مجموعه شعر استاد مجرد به مواردی برخورد می‌کنیم که نشان دهنده دانش او در زمینه های مذهب، عرفان، اخلاق، طبیعت، علم ریاضیات، علم عروض، شطرنج، و موسیقی است. در زیر به نمونه هایی اشاره می‌شود که تلاش های ستودنی استاد مجرد برای بالا بردن کفه ی اندیشه در غزلیات خود است. به قول خودش در صفحه ی 22 کتاب صدای مادرم عشق: «شعر اگر پر مایه شد حرف خودش را می زند!»

3- الف) مضمون سازی با عنصر مذهب:

در نمونه های زیر نشان داده می‌شود که چگونه در فضایی بسیار رمانتیک اصطلاحات مذهبی مورد استفاده قرار گرفته اند.

یک: (مضمون ثواب عمل)

گاهی چون آتش داغی زمانی خنده باغی

عتابت با ثوابت رو شود وقت عمل با هم

(ص 57 سبز زیتونی)

دو: (نماز صبح و مؤذن، آدم و حوا)

بیا از قصر آینه برون پیش از نماز صبح

مؤذن را به صوت آر و خروس بی محل با هم

فرو هل جامه از بالا بخند و لب ز هم بگشا

به این آدم بده حوا کمی شیر و عسل با هم

(همان، 58)

سه: (بهشت و دوزخ، خیر و شر)

در سرنوشت من زده نام تو را رقم

از بخت بد برای تو دردسر آفرید

بین بهشت و دوزخ من می زنی قدم

ذات تو را معادل خیر و شر آفرید

(ص 55، صدای مادرم عشق)

چهار: (روزه)

گرچه شراب نهی شده در شریعتم
از کاسه لبان تو اما گناه نیست
من روزه دار عابر و تو نخل پر ثمر
واکن صیام من به دو خرما گناه نیست
(ص73 سبز زیتونی)

پنج: (سوره فیل)
دل من در کنارت حکم فیل ابرهه دارد
اگر مژگان تو چون خیل مرغان ابابیلی ست
(همان، 91)

3- ب) مضمون سازی با کلمات عرفانی

برفینه رنگ است و درون دل سنگ و آتش زاست
یک پاره از کوه دماوند است آغوشش
باید که در تبریز چشمش رفت و عارف شد
قونیه و بلخ و سمرقند است آغوشش
(ص 57 صدای مادرم عشق)

3- ج) مضمون سازی با عناصر طبیعت

یک: (سرکه، طبع)
از این ترسم که گردد ترش کم طبع شیرینش
چو در خم سرکه می گردد شراب آهسته آهسته
(ص 95 سبز زیتونی)
دو: (درخت)

گرچه روی ناودان، گنجشک بالای درخت

با حضور این دو تکمیل است معنای درخت
زندگی یعنی پریدن ها جدا از دود و دم
زندگی یعنی رسیدن تا تماشای درخت
(همان، 67)

سه: (نیلوفر)
نپرسیدی چرا در خاک پایت اشک می ریزم
گل نیلوفری در آب و در گل می شوی کامل
(همان، 89)

چهار: (جنگل)
هر آنچه بر سرت آید بدان که از خود توست
خودت به ایل تبر دسته داده ای جنگل
همیشه باورم این بود ساده جز من نیست
به تو رسیدم و دیدم چه ساده ای جنگل
(ص 47 صدای مادرم عشق)

پنج: (باران، خشکسالی)
شال همرنگ یشمت قشنگ است، باغ خوش رنگ چشمت قشنگ است
لطف دنبال خشمت قشنگ است، شعر باران پس از خشکسالی ست
(همان، 61)

شش: (گل، غنچه، پروانه، آهو، صحرا)
بوی گل از غنچه چون از تنگی جا می گریزد
نیست بی معنی که او هم از دل ما می گریزد

نیست قهرش همچنان پروانه از این گل به آن گل
آهوان را ماند او صحرا به صحرا می گریزد
(ص 23 باغ گیلان)

3-د) مضمون سازی با نمادهای ریاضی

یک: (ضرب، جذر، جمع، بخش بر)
ضرب در تنهاییم یاد تو شد حاصل غم آمد
غم توان جذر عمرم شد جوابی مبهم آمد
جمع ساعات شب و روزی که با یادت نشستم
کاستم ریگ بیابان را از آن کوهی کم آمد
بخش بر شیطان طبعم سیب سرخ صورتت شد
سهم من یک پاره افزون تر ز سهم آدم آمد
(همان، 107)

همان طور که اعمال ریاضی مغز انسان را به خود مشغول می
کنند برای دریافت معنی این ابیات هم باید کمی بیشتر از
معمول مغز را درگیر کنیم.

دو: (تفریق)
تفریق باید کرد از تقویم عمر من
یک روز از اردیبهشت سال هایم را
(ص 45 سبز زیتونی)

سه: (نقطه چین، خط)
نگردد نقطه چین های جدا از هم خط ممتد
تو هم تا هستی از من دور مشکل می شوی کامل

(همان، 90)

3-ه) مضمون سازی با اصطلاحات عروضی

یک: (بحر)

مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن بحر طبعم نیست

غزل باید کند خوی تو را ترسیم در آتش

(ص 53 سبز زیتونی)

دو: (بحر افاعیلی)

تو یک شعر بلند از رودکی تا عصر نیمایی

غزل پرداز حسنت شاعر بحر افاعیلی ست

(همان، 92)

3-و) مضمون سازی با عناصر شطرنج

استاد مجرد در غزلی با موضوع مرگ امیر کبیر که در

صفحه 17 مجموعه شعر صدای مادرم عشق تقریباً از همه عناصر

شطرنج استفاده کرده است. در اینجا فقط به ذکر بیت اول و

بیت آخر این غزل بسنده می شود:

تنها کنار صفحه شطرنج ناگزیر

شاهی نشسته منتظر کیش بر سریر...

بازی درون خلوت حمام شد تمام

نشتر مکید خون ورید امیرکبیر

البته یای اسم امیر کبیر به درستی در وزن جا نگرفته است

ولی تلاش استاد در استفاده از دانش خود در باره بازی شطرنج

در نوع خود جالب است.

3-ز) مضمون سازی با عناصر موسیقی

(شور، پرده)

صدای عشق می آید به شور از پرده شعرم
چه اجرایی و آهنگی ست خوش آهنگ تر از این
(ص 71 سبز زیتونی)

در غزل دیگری هم از کوک سل استفاده شده بود.
در زیر به ابیاتی اشاره می شود که هر کدام به دلیلی روح
انسان را می نوازند:

یک: تکرار در بیت زیر دلنشین است:
مادری در بین مردم جیغ می زد وای وای
باز کودک، باز کودک، باز کودک زیر خاک
(ص 48 باغ گیلان)

دو: رنگ آمیزی با کلمه سرخ در این بیت ، از آن بیتی خاص
ساخته است:

وداعی سرخ، اشکی سرخ، زیر آسمانی سرخ
خدایا آن چه آتش بازی است و این چه تقدیر است!
(همان، 61)

سه: یکی از تکنیک های معمول برای رفع بی خوابی و به خواب
رفتن ، شمارش معکوس است که در این بیت جالب مضمون سازی
شده است:

نخفتم تا سحر چون از تب قول و قرار آن شب
شمردم بارها معکوس از یک تا هزار آن شب
(همان، 99)

چهار: آوای دلنشین مو و بو این بیت را معطر و شامه نواز
کرده است :

با خیال خرمن موی تو خفتم اول شب

تا سحر از بستر من بوی یاس و مریم آمد
(همان، 108)

پنج: حسن تعلیل

در این بیت هم علی رغم استفاده نه چندان زیبا از حرف «که»
«در مصراع دوم، ولی بیت را به بییتی خاص تبدیل کرده است:
این سان که اشک می شود از چشم من روان
دیگر چرا که چشمه و رود آفریده است
(ص 94 سبز زیتونی)

در ابیات زیر هم با استفاده از صنعت تضاد، استاد هنرنمایی
خوبی ارائه داده اند:

یک: (شیشه و سنگ)

دارد مگر چه جذبه ای آن چشم شیشه ای
حتی دهد معاشر دل سنگ را فریب
(ص 69 صدای مادرم عشق)

دو: (تلخ و شیرین)

به پیروزی رسد آخر فلسطینی و لبنانی
و شیرین می شود آن روز طعم تلخ زیتونش
(همان، 60)

سه: (نرم و نازک و سنگ)

تو آیا نرم و نازک دل تر از من هم خبر داری
نمی دانم دل تو می شود هم سنگ تر از این
(همان، 71)

ترصیع نامرتب در این بیت هم آن را زیبا کرده است:

سنگ خوردی چو کبوتر نه گسستی نه پریدی

نه به بامی، نه ز دامی، نه فرازی، نه فرودی

(همان، 62)

ابیات زیر هم به خاطر به کار رفتن صنعت تلمیح و داستان شیرین و فرهاد زیبا شده اند. و نشان دهنده این است که به قول صائب «در بند این مباحث که مضمون نمانده است یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت».

یک:

تیشه ای کو تا تراشد بیستون هستی ام

از تعلق بر جهان چون کوهکن فارغ شدم

(همان، 88)

دو:

شیرین تر از شیرین کنارم سبز می شد

عاشق ترم از حضرت فرهاد می کرد

(ص 30 صدای مادرم عشق)

سه:

تو را می خوانمت شیرین که زیباتر ز شیرینی

و می خواند مرا فرهاد بی تردید کوهستان

(ص 82 باغ گیلان)

در بیت زیر هم جناس بین کلمات آسیب و سیب به شدت چشم نواز است:

رسد آسیب آن سیب خراسان زنخدان را

که از خالی به رنگ زیره کرمان دل آزار است

(همان، 82)

در بیت های زیر هم نوعی بازی با کلمات اتفاق افتاده است که کوششی، ولی زیباست:

من.تو.او.ما.شما.ایشان همه هستیم در آتش
که می سوزیم با اوراق یک تقویم در آتش
زنی مثل تو آتشپاره کمتر می شود پیدا
مگر شیطان ر-و-ج-و-ی-و میم در آتش
(ص 54 سبز زیتونی)

4- جهان بینی شاعر

یکی از نکته هایی که در شعر توجه مخاطب را به خود جلب می کند، ابیاتی هستند که شاعر در آنها مثل یک پیر خردمند قانون هایی را که از امور جهان درک کرده است، دست مایه مضمون کرده است و در واقع به مخاطب خود حکم می کند. این حکم و قانون ها در واقع بیانگر جهان بینی شاعر هستند. یکی از خصوصیات شعر سبک هندی فراوانی این نوع مضمون ها است. بیشتر ضرب المثل ها و ابیاتی که از شاعران در جامعه، سینه به سینه نقل شده اند و از آنها در گفتار و نوشتار استفاده می شود و به آنها احتجاج می شود این گونه مضامین هستند. «سعیدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند»، «دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی». از این دست حکم ها و قانون ها هر چه قدر در اشعار شاعری بیشتر باشد، جامعه او را حکیم تر و خردورز تر می داند و حافظه اجتماعی او را زنده نگه می دارد.

در این بخش توجه شما را به بعضی از حکم ها و قانون های سه دفتر شعر استاد مجرد جلب می کنیم:

یک:

پيله بر پروانه دنيايى ست كز گل خوشتر است

زندگی در پرده وهم و تخیل خوشتر است

عشقبازی زیر باران روح را می پرورد
زلف تر بوییدن از گل های سنبل خوشتر است
در جدایی می خورد بهتر به هم دلها گره
گر نباشد بین مرز دیده ها پل خوشتر است
(ص 37 صدای مادرم عشق)

در سه بیت بالا پنج بار استاد برای مخاطب ، قوانین کلی روابط و زندگی را از نگاه خود بیان می کند.

دو:

اگر به پیرهن گل گلاب برگردد
به عمر مانده تواند شباب برگردد
(همان، 91)

در این بیت هم استاد یک قانون کلی را دست مایه مضمون قدر جوانی را دانستن کرده و از تکنیک اسلوب معامله بهره برده است.

سه:

خشک اگر هیمه دودی ندارد، شعر بی مایه سودی ندارد
من مجرد اگر طرفه گفتم باعث جار و جنجال من شد
(ص 72 باغ گیلان)

در مصراع اول این بیت هم استاد معادله ای بین دو قانون برقرار کرده است. یکی از طبیعت و دیگری از خرد و حکمت.

چهار:

به سر فکر فرارم نیست سرگردان ترین صیدم
شکار دست و پا گم کرده سهم شیر می گردد
(ص 13 صدای مادرم عشق)

در این بیت هم که معادله ای بین دو مصراع برقرار شده و در مصراع دوم حرف بزرگ و خردمندانه و صد البته عاطفی ای دست مایه مضمون شده است.

پنج:

مفرغ ز هم نشینی زر ، زر نمی شود
ساییده سنگ خاره که گوهر نمی شود
بوی بهار کی دهد آن گل که کاغذی ست
لبخند دایه خنده مادر نمی شود

(همان، 25)

شش:

به میزان توان مهر و محبت بار دل ها کن
شراب افزون چو شد سازد خراب آهسته آهسته
(ص 95 سبز زیتونی)

این هم یک حکم و یک معادله است که نصیحت زیبایی را در جان غزل ریخته و محبت بیش از اندازه را تقبیح کرده است.

هفت:

کجا مقبول افتد بی حضور دل نیاز من
سراپا سجده سهو است ارکان نماز من
(همان، 97)

هشت:

یک بوسه می ارزد به جان دادن دم مرگ
مغبون نمی گردد از این داد و ستد موج

در پایان این مبحث سه بیت از غزلی را که در مرگ اوستا سروده شده و دو قانون هم در آن می بینیم و بیان کننده جهان بینی استاد مجرد است، با هم مرور می کنیم:

خداوندش بیامرزد که او وارسته مردی بود
جهان هم می دهد آسان ز کف افراد دانا را
خزان از جرگه ما برد ظرف کمتر از سی سال
رهی و شهریار و دیگرانی چون اوستا را
مجرد اینکه می باشد ز هم شیرازه یاران
ندارد چشم دیدن آسمان پیوستگی ها را
(ص84 سبز زیتونی)

5- جوانی کردن

از وقتی که استاد مجرد را می شناسم موهایش یک دست سفید بود. بازنشسته بود. مدتی هم نگذشت که مجموعه شعر باغ گیلان ش در محضر قضاوت جامعه ادبی قرار گرفت. به تازگی با فضای شب های شعر عاشورا گره خورده بود و شعر آیینی هم از او می شنیدیم. ولی به نظر می رسید بیشترین دلبستگی اش - آن چنان که مجموعه های بعدی اش - نشان داده اند شعر عاشقانه است.

اینکه یک شاعر در سنین بالا بتواند شعر های عاشقانه و رمانتیک بگوید به طوری که ذوق طرفداران این نوع شعر که عموماً شاعران جوان و بیشتر مجرد هستند را به خود جلب کند نشان دهنده باقی ماندن شور و حال جوانانه است، البته اگر ترغیب همان دوستان نباشد!

من خودم شاهدی که در نود درصد انجمن های ادبی، این نوع شعر تشویق و تحسین می شود و کم کم شاعرانی که قبلاً تمام همتشان سرودن شعر آیینی و موضوعی و جشنواره ای است، با حضور مستمر در این انجمن ها به طبع آزمایی در این گونه شعری کشیده می شوند. در انجمن های ادبی شعر های

موضوعی کمتر مورد استقبال قرار می گیرند. من معتقدم شاعر باید بعد از مدتی طبع آزمایی با موضوع آزاد، اقدام به سرودن شعر آیینی نماید.

استاد مجرد هم بیشترین حضور را در انجمن های حوزه هنری تجربه کرده است و بعید نیست این شور و حال باقی در او برای سرودن شعر عاشقانه، حاصل تقاضای فراوان در آن فضا برای سرودن شعر عاشقانه و به قولی جوانی کردن در شعر باشد. متأسفانه این روزها جوانی کردن به معنی گناه کردن است. امیدوارم با به کار بردن این اصطلاح حقی از استاد مجرد ضایع نکرده باشیم!

در اینجا شما را به نمونه هایی از این اشعار رهنمون می شویم که اگر کسی سن و نام شاعر برایش مهم نباشد و نپرسد و نداند فکر می کند شاعر مجرد و جوان است! مجرد به معنای غیر متأهل! نه استاد مجرد!!

یک: در ابیات زیر به نظر می رسد شاعر در حسرت دیدار و وصال است و به نوعی شعرفراقی به حساب می آید:

تو از عشیره نوری من از قبیله خاکم
برای بودن یک لحظه با تو سخت هلاکم
(ص 109 باغ گیلان)

لباس کاغذی شعر من که سنگین نیست
چرا نخفت شبی جای پیرهن با او
نسیم هم نزده سر به ناف او به خطا
که صحبتی نکند ز آهوی ختن با او
(ص 13 سبز زیتونی)

ندانم با چه لحنی گویم او را دوستش دارم
لبم یخ بسته از گفتار و دل هم پر ز تشویش است
(ص 20 باغ گیلان)

دو: در این نمونه ها شاعر خود را در حضور معشوق احساس می کند و هیچ تعبیری جز یک بانو نمی توان برای او در نظر گرفت:

اولین حرف دلم شد غزل آن شب دیدار
که نشستم به تماشای تو در پای سپیدار...
صورتت خیس عرق بود و پس از شرم حضورت
ماه بیرون شده بود از دل دریاچه ای انگار
(ص 10 باغ گیلان)

گم می کنم با دیدن تو دست و پایم را
می گیری از من فرصت چون و چرایم را
(ص 45 سبز زیتونی)

خیره ام بر تکه پیراهنت بعد از تبسم
تا بسوزانم خودم را با تنت بعد از تبسم
کمترم آیا از آن پروانه بی جان تصویر
کو به رقص آید کنار دامن بعد از تبسم...
با حضورت لحظه ای بنشین و مولانایی ام کن
تا سرایم تن تن با دیدنت بعد از تبسم
(ص 95 صدای مادرم عشق)

سه: در ابیات زیر که وصلی هستند ،مضامین رمانتیک هنر شاعری و جوانی کردن استاد مجرد به اوج رسیده است.
برایت وقتی عریان می شدی دریاچه کف می زد
چو دیگر گاه بوسه بر تو موج ناخلف می زد...

تن ساحل شب بسیار گرمی را به خود می دید
دل دریاچه هم با هرم اندام تو تف می زد
(همان، 97)

تنها بیا به نیت تاراج باغ من
دامان دل به دست بگیر و بچین غزل
بنشین شکیل تر ز همیشه مقابلم
تا گل کند کنار تو زیباترین غزل
(ص 12 سبز زیتونی)

برقص آمدی امشب غزل برقص و برقصان
بگیر شاعر خود را بغل برقص و برقصان
خودت برقص خودت باش با خودم تا صبح
جدا ز سایه بدون بدل برقص و برقصان
(همان، 15)

خودم را تا کنار تو رساندم با جگر خونی
برای دیدن آن چشم های سبز زیتونی
خمیده گیسوی لخت تو روی شانه های لخت
چنان افعی که او را کرده بی حس خون افیونی
(همان، 19)

دلم تا پرسش یک بوسه تا مرز لبانش رفت
که جان بیرون شد از تن تا جواب آهسته آهسته
(همان، 96)

درست اول اردیبهشت تنگ غروب
به نام ما دو نفر سکه زد خوش اقبالی
چه اتفاق قشنگی میان مان افتاد
تو بوسه دادی و من گل به حضرتعالی
(همان، 43)

در پایان از مصراع آخر نمونه بالا و به کار بردن کلمه
«حضرتعالی» استفاده می‌کنم و به یکی از خصوصیات اخلاقی
استاد مجرد اشاره می‌کنم. استاد مبادی آداب‌ترین شاعری بود
که من در همه زندگی و ارتباطات شاعری دیده‌ام. خدایش
بیامرزد همیشه بهترین الفاظ را در ارتباط با ما خانمها
به کار می‌برد و هر چقدر در این نمونه‌ها جوانی کرده است
در واقعیت او را پیری خردمند و با کمالات اخلاقی می‌یافتیم.
روحش شاد.

شهریور 1403

شیراز

پروانه نجاتی

